



یک خانواده هنرمند

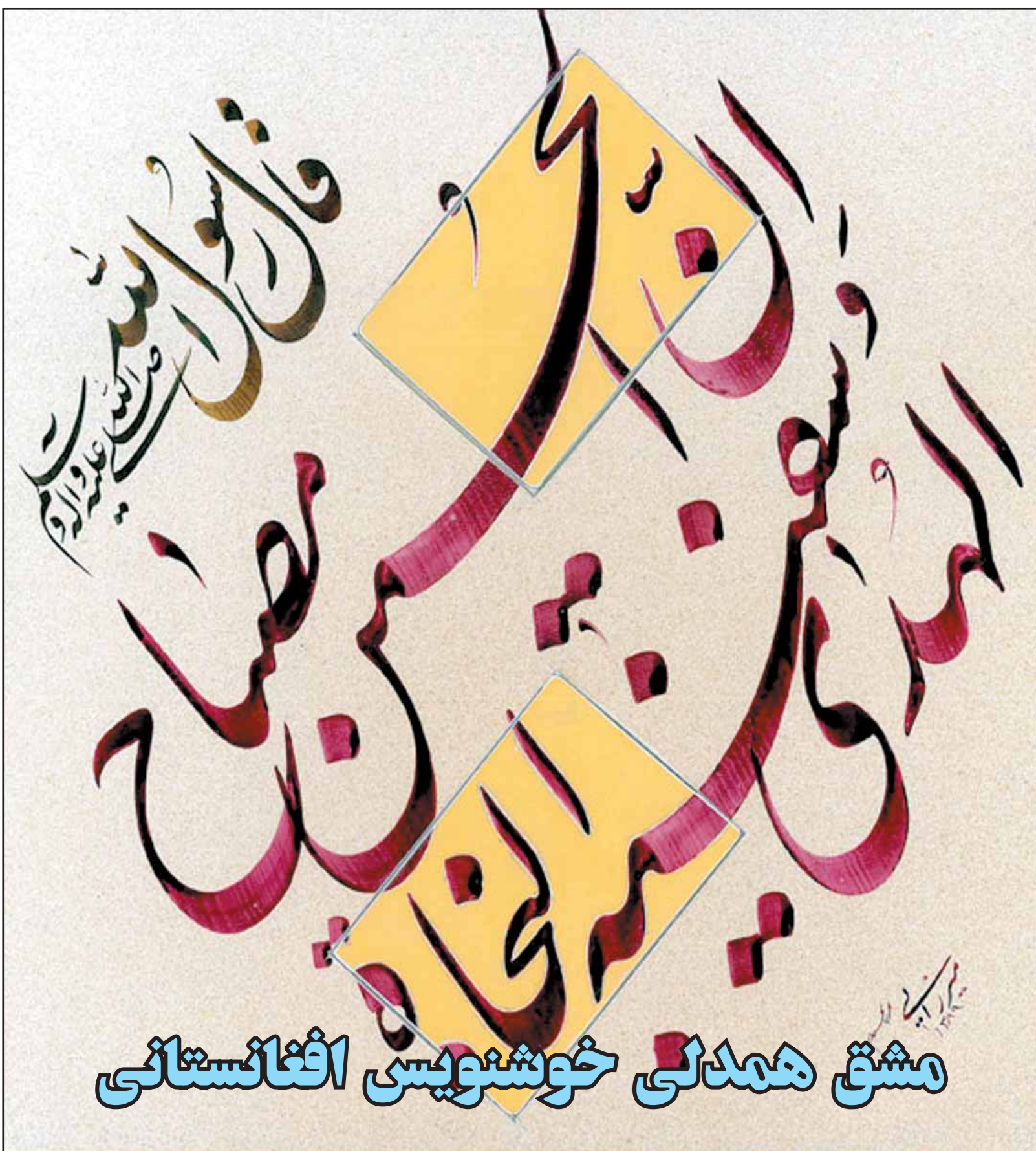
گفت و گو با «محمد میرزایی»
خوشنویس افغانستاني به
مناسبت برپایی نمایشگاه آثار



۵۱۱

ضمیمه ادبی هنری روزنامه اطلاعات

سه‌شنبه ۲۳ مهر ۱۳۹۸ - سال نود و چهارم - شماره ۲۷۴۰۴



۴



گنجینه آشنا

دکتر حسین الهی قمشه‌ای

خبرویان آشنا

اشعار این گنجینه، همه زیبارویان هستند که به سابقه ذوق فطری در مقام یار آشنا در حلقه‌های اهل دل درآمده و دلبری کرده‌اند و از آنجا که از بخت نیک در فسحت بی‌پایان عالم معنا حسادت و رقابت راه نداشته است، این زیبارویان را هر کس که به محبوبی و معشوقی پذیرفته، به دیگران نیز معرفی کرده است.

و بدین سان آنها بر زبان اصحاب دل جاری شده و در مقالات و کتاب‌های اهل تحقیق به مناسبت‌های گوناگون حضور یافته و به تدریج محبوب همگان شده‌اند؛ تا آنجا که گاه برخی از این خبرویان به سبب همگانی و هرجایی بودن و حضور مکرر در مدرسه و خانقاه و مجلس و عطا و محفل عزا و عروسی، حالتی از اشباع پدید آورده‌اند که گویندگان از بیم تکرار ملالت‌آمیز، به خواندن و شنیدن آنها میل نمی‌کنند.

چنان که شنیدم یکی از اهل تحقیق را که می‌گفت اگر یک بار دیگر کسی این شعر معروف مولانا یعنی: «از جمادی مردم و نامی شدم» را بر اثبات مدعای خود شاهد مثال آورد. من گریبان خود را چاک خواهم کرد، در حالی که هر کجا ضرورت باشد، باز هیچ مثالی خوش‌تر و شاهدهی گویاتر و زیباتر و جوان‌تر از این لعبت هفتصد ساله مولانا نیست.

شرط رسیدن شعر به مقام آشنایی و حریمیت و راه یافتن به حریم‌های همگان این است که از آسمان حریمیت با فرشتگاه و کروبیان عالم بالا فرود آمده باشد؛ مانند شعر حافظ که فرمود:

ساکنانِ حرمِ بستر و عفافِ ملکوت

با من راه‌نشین باده مستانه زدند
و مانند شعر نظامی که محصول بریدن برج کواکب و گشودن ستر ملائک است. چنان که در دیباچه خسرو و شیرین فرماید:

در آن دوران که من در بسته بودم

سخن با آسمان پیوسته بودم
گهی برج کواکب می‌بریدم

گهی بستر ملائک می‌دیدم
و در سطح جهانی، «میلتن» در آغاز بهشت گمشده و «دانته» در دیباچه دوزخ و برزخ و بهشت، در هر سه دفتر، خود را در حضور الهگان مقدس شعر و موسیقی یافته و از ایشان در آفرینش آن حماسه‌های بزرگ با عباراتی شکوهمند و شورآفرین مدد گرفته‌اند.

شاعرانی که به چنین پیوندهای قدسی راه نیافته و خواسته‌اند به همت سخندانی و هیمنه فصاحت و بلاغت و شوق و شهرت شاعری و رؤیای نام‌آوری به حلقه دل‌های مردمان راه یابند؛ چون حلقه بر دروازه مقصود بازمانده‌اند و از ایشان جز صورت و صدایی و کوس و درایی باز نمانده است و هر چند که به غوغا و غلغله و حضور مستمر در محفل این و آن و کتاب فلان و بهمان پنج روزی بر کرسی شاعری بنشینند، اما چون به راستی معاملتی با فرشتگان آسمان و زمین ندارند، شعرشان از دیوان‌ها به دل‌ها نمی‌آید بلکه به تدریج با فرونشستن جاذبه نوآوری‌های بی‌مایه، از حلقه آشنایی خارج می‌شود.

دگری همین حکایت بکند که من ولیکن

چو معاملت ندارد سخن آشنا نباشد
«سعدی»

بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید

از یار آشنا سخن آشنا شنید
«حافظ»

نگاهی به رمان «خواب خاک»، نوشته بهار هارشدریاحی

پرواز برای سقوط!

● محمدرضا حیدرزاده

می‌گویند: وزیر هم نیومد آخر. کاش دو تامون خواب می‌موندیم.

کامران به علامت سوخت نگاه می‌کند. طبیعی است. همه چیز عادی به نظر می‌رسد. اگر قرار بود نقشه اجرا شود، سوخت باید از نیم ساعت دیگر شروع می‌کرد به کم شدن. اول آرام و بعد ناگهان با سرعت. بعد حتما رضایی هول می‌شد و به برج مراقبت اطلاع می‌داد.

او می‌گفت که باید خونسردی شان را حفظ کنند و اگر مخزن سوخت مشکل داشته باشد، فرود اضطراری خواهند کرد. قرار بود فرود در زمین بایری نزدیک مرز ارمنستان باشد، درهای عادی باز نشود و همه را آرام کنند و اول مسافران بخش بیزینس پیاده شوند. اگر امکان کمی بود برای منفرج شدن هواپیما آذمهای ارزشمند برسند به دست رفقای نقادار آندره.

مسافران عادی را هم با یک اتوبوس می‌فرستادند به نزدیک ترین شهر. بعد هم از وزیر و معاونان یک فایل مصاحبه تهیه می‌کردند و می‌گذاشتند توی یک وب سایت امن شده و غیر قابل رد یابی. مردم برایشان دلسوزی می‌کردند و شاید حتی به دلیل این از خود گذشتگی قهرمانان ملی می‌شدند.

برای کامران مهم نبود چند نفر از آذمهای توی هواپیما بمیرند. فقط باید خودش و اگر بشود سارا نجات پیدا کند. هنوز نمی‌داند سارا را دوست دارد؟ می‌خواهد زنده بماند؟ تا این لحظه نفهمیده. به ساعتش نگاه می‌کند. هنوز دیر نشده. بیست دقیقه وقت دارند. صدای آلارم از صفحه کنترل رضایی از جا می‌پراندش. به سارا می‌گوید: کاظمی را صدا بزن.

طبق نقشه به برج مراقبت می‌گوید که مشکل فنی دارند و اجازه فرود اضطراری می‌خواهد. رضایی کمر بندش را باز کرده تا بلند شود، اما کامران می‌دستش را محکم می‌گیرد. یکی از مهمانداران مرد وارد می‌شود با سرعت جلو می‌آید. با یک دست شانه رضایی را می‌گیرد و با دست دیگر دستمالی می‌گذارد روی بینی و دهانش و محکم نگه می‌دارد. مهماندار بی حرف به کامران اشاره می‌کند که اوضاع خوب است. پس او یکی از مامور هاست. تا حالا اصلا متوجه او هم نشده بود.

برج مراقبت توضیح می‌خواهد. مهماندار اشاره می‌کند که کامران کارش را بکند. از کابین بیرون می‌رود. رضایی توی صندلی فرو رفته و دست‌هایش آویزان است. کاظمی وارد کابین می‌شود. می‌گوید باید چی کار کنیم کاپتان؟ کامران می‌گوید: فرود اضطراری. داریم سوخت از دست میدیم. مسافرها رو آماده کنید.

سارا دوان دوان می‌رسد. او را کنار می‌زند و وارد کابین می‌شود. رنگش پریده و نمی‌تواند چیزی بگوید. کامران ارتفاع را کم می‌کند: با این سرعتی که سوخت داره خالی می‌شه، تا یه ربع دیگه موتورها از کار میفتن.

هواپیما از لایه غلیظ سفید ابرها پایین تر می‌رود. جاده خلوت و ماریچ وسط بیابان، لحظه به لحظه بزرگ تر و نزدیک تر می‌شود. کامران به برج مراقبت توضیح می‌دهد که همه چیز تحت کنترل است. صدای گریه بچه و صلوات فرستادن چند مرد می‌آید. سارا از پشت در کنار رفته. هواپیما شتاب می‌گیرد به سمت زمین. کامران و مرد کنترل هواپیما را از حالت خودکار بیرون آورده اند...

پیاده که می‌شوند، آتش را در دشت روبرویشان می‌بینند؛ گله گله مثل بوته های خاری که در بیابان آتش زده باشند یا ستاره‌های سوخته‌ای که از آسمان افتاده باشند روی زمین. زبانه‌های آتش دور لاشه هواپیما، ستونی مواج و بلند است.

ارس موج رادیوی ماشین را تغییر می‌دهد. موج کوتاه است و بین جمله های گوینده، صدای موزیک سنتی و برنامه کارشناسی پزشکی می‌آید و می‌رود: گزارش های غیر رسمی از صحنه سقوط هواپیما می‌فوکر ۱۰۰ به مقصد ایروان که حداقل صد و ده مسافر داشته، حاکی از آن است که تا کنون جسد هیچ مسافری... کارشناسان معتقدند هواپیما در نزدیکی زمین منفرج شده و دلیل ایجاد گودال بزرگ در محل سقوط....

رمان «خواب خاک» نوشته بهار هارشدریاحی، توسط انتشارات کتابسرای تندیس به بازار کتاب آمده است.

قرار است یک وزیر به همراه هیأتی بلندپایه به ایروان سفر کند. یک تیم آماده گروگان گرفتن این هیأت می‌شود با این نقشه که هواپیما را در نزدیکی مرز ارمنستان روی زمین نشاند و اعضای هیأت را گروگان بگیرند؛ اما هواپیما به زمین سقوط می‌کند و آتش می‌گیرد و همه مسافرانش کشته می‌شوند....

کامران خودش را راضی کرد به همان فیلم‌هایی که داشتند. یک نسخه را رساند به آندره. وقتی بهروز را همراه آن یازده نفر دیگر گروگان می‌گرفتند و تقاضای مبادله می‌کردند، اسمش می‌افتاد سر زبان‌ها. همه مردم، مطبوعات و رسانه‌ها می‌خواستند بدانند هیأت همراه وزیر چه کسانی هستند.... اما قرار بود چه کسانی با گروگان‌ها مبادله شوند؟

آندره به کامران می‌گوید: می‌دونی اون هشت نفر چند ساله چشم به دیوار سلول‌های انفرادی شون دوختن؟ کسانی که یه روز می‌خواستن دنیا رو عوض کنن، حالا آرزوی چند دقیقه نفس کشیدن تو هوای آزاد رو دارن....

بهاره ارشد ریاحی در دومین رمان خود از قربانی بودن و قربانی گرفتن، کینه و نفرت، حسادت و درد و عشق و مرگ نوشته است. او پیش از این، مجموعه داستان «خاک زیر ناخن» را توسط نشر روزنه، سپس رمان نخست خود را با عنوان «تقویم تصادفی» و مجموعه داستان دومش را با نام «لیتیوم کربنات» منتشر کرده است.

وی که تجربه روزنامه نگاری و داستان نویسی برای روزنامه‌ها و مجلات مختلف را هم دارد، آثارش کاندیدای دریافت جوایز ادبی در سطح کشور بوده؛ ضمن آنکه در برخی دوره‌های جوایز ادبی هم خود در مقام داوری، به بررسی آثار دیگر نویسندگان پرداخته است.

در این رمان می‌خوانیم:

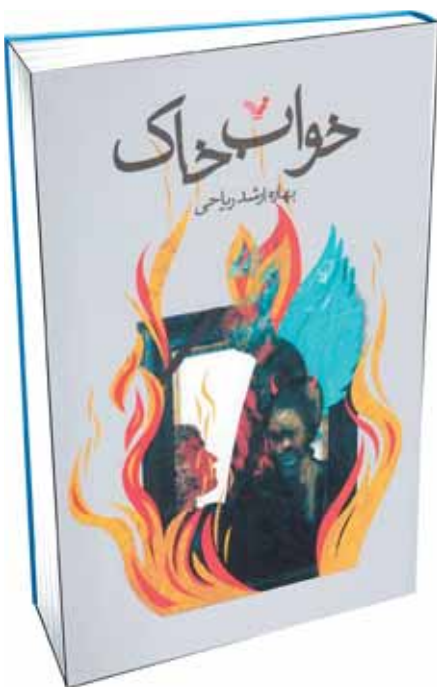
کامران برای اولین بار آندره را می‌بیند: ببین رفیق آندره، یا هر اسم دیگه ای که داری. من یه آدم پاک‌باخته ام. برای رسیدن به هدفم از خانواده ام بریدم، از دواج صوری کردم، حتی خواهرم رو با دست خودم نابود کردم. نه غرغر می‌کنم، نه ترسیده ام. فقط می‌خوام مطمئنم کنی که این نقشه جواب میده؛ چون نمی‌خوام بدون دیدن روزهای سیاه بهروز به آخر بازی برسم.

آندره می‌گوید: جواب میدم. محاله گیر بیفتیم. بهت که گفتم یه گروه پنجاه نفری اون طرف مرز ارمنستان، ماه‌هاست دارن برنامه ریزی می‌کنن. همه چیز با دقیقه و ثانیه و احتمال خطا و مشکل بررسی شده.

کامران تند و بی‌تاب، صدایش بلند می‌شود: با فرود آوردن هواپیما تو اون ارتفاع کم، با قطع ارتباط با برج مراقبت، درست وقتی یکی از موتورها از کار می‌افته، با احتمال بودن زخم تو پرواز، با اون همه زن و بچه بی‌گناه که ممکنه زنده زنده کباب بشن....

آندره سرش را جلو می‌آورد: بستگی به خودت داره. به اینکه بقدر برات مهمه که آبرو و قدرت بهروز، طوری زیر پاهات له بشه که سلول پدرت توی زندون بشه آرزوش. بشه بهشتش. به جایی برسه که روزی صد بار آرزوی مردن بکنه....

رضایی به برج مراقبت می‌گوید آماده اند برای تیک آف و به کامران نگاه می‌کند. هواپیما سرعت می‌گیرد.... کامران دکمه جمع شدن چرخ‌ها را می‌زند. تکان‌های هواپیما تمام می‌شود. از یک ابر نازک می‌گذرند و صاف و آرام روی جاده نرم و ناپیدایی جلو می‌روند. هواپیما می‌رود روی اتوپالیت. رضایی عینک تیره را بر می‌دارد، لبخندش هنوز هست. سارا سر زده می‌آید توی کابین. آرام دست می‌گذارد روی شانه‌های کامران. به رضایی سلام می‌کند و به کامران





دلنوشته های آهان آهان دار

محبوب صالح علا

۹۱

دوای دل عاشق بوی سیب است!

محبوبیم! بگو کی زنبق‌ها باز می‌شوند. کجای آسمان رنگین کمان است و تو کی آواز می‌خوانی. شما عشق را در سینه من تأسیس کرده‌اید در سایه درخت بادام. بادام‌هایی که مثل چشم آهوان تماشایی بودند. آوازهای شما دل مرا می‌تکاند. آواز شما گوشه دنجی است برای عاشق که تنهایی را تار و مار می‌کند.

محبوبیم! شما که آواز می‌خوانید نسیم‌ها از هم سبقت می‌گیرند. مهتاب این طرف است. سایه شما را می‌بینم دلم هری می‌ریزد که من تنها با درختان بادام آمد و شد دارم.

محبوبیم! زندگی مجموعه روزهایی است که عاشقیم و دل هر عاشقی شبیه شماست! چنان که نورها شبیه پنجره‌ها هستند. عشق در جان عاشق مثل مایه سبزی در گیاهان پایداری است. ما عاشق می‌شویم و چند روزی به شادی اشتغال داریم و بعد یکسره اندوه است. صدای عاشق مجموعه همه سازهاست. شاعران عاشق‌اند که شعر می‌نویسند که شعر عاشق را تازه و نو نگه می‌دارد.



محبوبیم! دوست داشتن و بیشتر از آن عشق، نمک این جهان است. همه مردم با قلب‌شان عاشق می‌شوند. ترانه‌نویس‌ها هم با قلب و هم با دست‌های‌شان عشق می‌ورزند، برای همین است که دست‌های‌شان نمک دارد.

محبوبیم! در کودکی، دست‌ها را مایه کوبی می‌کنند، باید دل‌ها را هم مایه کوبی کرد. مایه کوبی پیش‌گیری دل‌ها از بی‌وفایی است. **محبوبیم!** وقتی که مرا به جا نمی‌آوردید دست‌هایم را به سمت خودتان دراز می‌کنم و می‌گویم: محبوب من همان دستی هستم که همیشه به سوی شما دراز شده است.

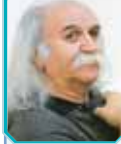
دوای دل عاشق بوی سیب است و تنفس هوای کوچه‌ها. آن که می‌تواند با دست‌هایش سیب را بو کند، عاشق است. آن که می‌تواند با دست‌هایش نفس بکشد، با دست‌هایش ترانه بگوید، عاشق است. **محبوبیم!** دست عاشق، مانند شاخه درختان بهار نارنج است. شاخه‌هایی که بوی سوسن، بوی زنبق می‌دهد.

دوباره در کوچه ما جشن است. سراسر کوچه کاغذی‌های رنگی است. شیرینی خشک می‌دهند، شیرینی کشمش، گردویی و زبان. ما زبانمان را می‌خوریم و دست می‌زنیم.

نمی‌دانیم برای چه کسی دست می‌زنیم. دست‌زدن را دوست داریم، زبان‌هایمان را می‌خوریم و دست می‌زنیم، هورا می‌کشیم.

محبوبیم! شما هستم من مردی هستم کمیاب. مردی با یک‌دل و دست‌های بسیار. با پاهایی که همه جا می‌روند و باز می‌گردند. مردی دنیاله دارم، در هستی حل می‌شوم.

اما هنگامی که از شما دورم مردی بی‌لیخندم، بی‌آرام، بی‌شادی، بی‌نگاه، مردی پیش پا افتاده و بسیار. مردی که همه جا پیدا می‌شود. بود و نبودش یکسان است.



حسن فرازمند

واکوی سرگذشت واقعی رادیو - ۲۱

کنل علینقی وزیری و رادیو ایران

تأسیس مدرسه موسیقی

کنل وزیری پس از ورود به ایران، مدرسه موسیقی را در اسفند ۱۳۰۲ تأسیس کرد(در واقع این عنوان یک آموزشگاه موسیقی بود و با هنرستان موسیقی یا مدرسه موسیقی دولتی که در سال ۱۳۹۷ تأسیس شد و علینقی وزیری دو بار مدیر آن شد، اشتباه نشود). او در سال ۱۳۰۳ کلپوزیکال را تأسیس کرد که در این کلپ هفته‌ای یکبار با شاگردان خود کنسرت می‌داد.

وی در سال ۱۳۰۴ اقدام به برگزاری سلسله کنسرت‌ها و سخنرانی‌هایی در زمینه هنر و زیباشناسی موسیقی کرد. مجموعه این سخنرانی‌ها توسط سعید نفیسی جمع‌آوری و چاپ شد. همچنین بخشی از نامه نگاری‌های کنل با شاگردانش توسط جواد مهدویان پژوهشگر جوان در کتاب نخستین فرهنگستان ایران به چاپ رسید.

آموزش موسیقی در مراکز نظامی

وزیری پیشنهاد گنجاندن آموزش سرود در برنامه‌های درسی آموزشگاه‌ها ارائه کرد که این پیشنهاد در آموزشگاه‌های نظامی عملی شد و قریب دو سال، هنرآموزانی از طرف آموزشگاه وزیری، سرودهای ملی و نظامی را در مدارس مذکور تدریس می‌کردند.



در شماره قبل برایتان نوشتیم که «کنل علینقی وزیری» چگونه ریاست موسیقی رادیو ایران را در بدو شروع فعالیت‌های رادیوایران به دست گرفت و مختصری هم درباره وی نوشتیم که اینک در ادامه آن به شرح بیشتری از زندگی و آثار کنل وزیری از سال‌های پیش از ورود به رادیوایران می‌پردازیم تا بدانید که بنیانگذاران رادیو چه مردان بزرگ و سترگی بوده‌اند.



سفر کنل به اروپا

کنل وزیری، قبل از آن که به اروپا مسافرت کند، بعضی سازها را می‌نواخت و از مقدمات موسیقی نظری و خط موسیقی هم اطلاع داشت. سپس به وسیله مصمص الملک بیات که تمام هزینه اقامت چند ساله اش در اروپا را تقبل نمود، به فرانسه مسافرت کرد و مدت سه سال در آموزشگاه عالی موسیقی به تحصیل علم هماهنگی و آواز مشغول گردید و در خارج از مدرسه هم در رشته‌های مختلف موسیقی مطالعاتی کرد و سپس به آلمان رفت و بیش از یک سال در هنرستان عالی موسیقی برلن (موزیک هوشوله) در کلاس‌های مختلف حاضر شد.

چون منظور وزیری این بود که به محض بازگشت به ایران آموزشگاهی تأسیس کند و در ایران هم متخصصی وجود نداشت، مجبور شد شخصا در رشته‌های مختلفی بررسی کند تا در ایران در تدریس قسمت‌های مختلف دچار مشکل نشود.

ریاست مدرسه موسیقی دولتی

ریاست مدرسه موزیک در سال ۱۳۰۷ به کنل وزیری محول شد. عنوان این مدرسه به «مدرسه موسیقی دولتی» تبدیل شد و دوره آن ۵ سال بود. در سال ۱۳۱۲ شمسی، ۵ نفر از این آموزشگاه فارغ‌التحصیل شدند. کم‌کم مدرسه موسیقی دولتی وسعت یافت و نام آن به مدرسه عالی موسیقی و سپس هنرستان موسیقی تبدیل گردید و شامل دو دوره متوسطه و عالی شد. از ابتدای مهر ۱۳۱۳ در اثر جدیت در امر آموزش موسیقی توانست تدریس سرود را در برنامه درسی آموزش و پرورش دوره دبستان بگنجاند.

ضبط موسیقی

وزیری دو بار به وسیله کمپانی‌های پولیفون و بدافون مقداری صفحه ضبط کرد. این صفحات شامل یک مقدار رنگ و تصنیف به سبک معمول است، به اضافه چند سرود و مارش. تارتهای او در این صفحات معرف پنجه توانای اوست.

تألیف و تدریس

او تا آغاز جنگ جهانی دوم در مقام ریاست مدرسه موسیقی انجام وظیفه کرد و سپس از کار کنار گذاشته شد. وی در این دوران به تألیف کتاب‌هایی در زمینه‌های مختلف موسیقی پرداخت و مدتی نیز به عنوان استاد ممتاز، در دانشگاه تهران زیباشناسی هنر را تدریس کرد. او یکی از اساتید روح‌الله خالقی (پدیده آورنده سرود ای ایران) بود.

سمفونی نفت

علینقی وزیری سمفونی نفت را به مناسبت ملی شدن صنعت نفت ایران ساخت که یک بار نیز از رادیو ایران در همان زمان پخش شد. او در این خصوص در نامه به اداره کل انتشارات و تبلیغات چنین نوشت: «در این دو سالی که مبارزات استقلال طلبانه ایران شروع گشته و مستمسک آن نفت بوده‌است، فرزندان این آب و خاک با دلاوری‌ها و جانبازی‌های خود موفقیت‌هایی به دست آورده‌اند که موضوع نفت در درجه دوم و سوم واقع گشته و امید می‌رود که طی این مبارزه استقلال واقعی، نفت و بسیاری از مشکلات دیگر ما به نفع خود ما حل و فصل گردد.

بدیهی است که هرچه صمیمیت و اتحاد ملت بیشتر گردد، زودتر و بهتر به نتیجه قطعی خواهیم رسید. سرافرازی و افتخار در این موارد، نصیب کسانی است که برای تعمیق حق و عدالت استوار و پابرجا تا به آخر از این اصل کلی عدول ننمایند و همواره بتوانند در مقابل وسوسه‌ها و غرایز حیوانی خود مقاومت نموده، دیو نفس را در زنجیر بدارند. من نیز که ۶۶ سال پرورده دامن این مام گرامی هستم و عمری در راه هنر نهاده و اندوخته‌های خویش را داده‌ام، خوشبختم که در این مبارزه آشکار روان من نیز شرکت جسته، لحظه به لحظه و قدم به قدم در هر کجا با مبارزان بوده، به شور آمده، پیش رفته، ضربه‌ها زده، زخم‌ها خورده، فریادها کشیده، اشک‌ها ریخته، غم و ترس و حرمان‌ها داشته، ولی هیچ‌گاه مأیوس نبوده و پای از جای پس نکشیده‌ام.

این شور ملی مرا تحریک کرد، قدرت از دست رفته من باز آمد. اکنون خاطرات این مبارزه را با قلم اصوات به هم می‌پیوندم. تاریخچه شقاوت‌ها و فداکاری‌ها برجسته و صدادار می‌گردند. دلم می‌خواهد احساسات ذهنی من عینی گشته و در تمام خانواده هم و طنان عزیز توزیع گردد. گرچه به زبان ساده‌ای نیست و با نظرهای خاص هنری توأم است، ولی امید است مقبول طبع صاحب نظران افتد.

این قطعات را اگر توفیق افتد و عمر باشد، خیال دارم خود اجرا نمایم. در تحت عنوان کلی «رشد ملی ایران» و نام‌های خصوصی که هر یک تمثالی از واقعات و حوادث ملی است و به وسیله آن اداره تقدیم مبارزان رشید خلق ایران می‌نمایم.»

بازنشستگی

آخرین مقام دولتی وزیری، ریاست شورای عالی موسیقی رادیو در سال ۱۳۴۲ بود و در سال ۱۳۴۴ از خدمات دانشگاهی نیز بازنشسته شد. علینقی وزیری سرانجام در بامداد روز یکشنبه هجدهم شهریور ۱۳۵۸ در سن ۹۳ سالگی در بیمارستان جم تهران درگذشت و در مقبره خانوادگی به خاک سپرده شد.



دوستانی بهتر از آب روان
خاطرات من و سهراب

دکتر حبیب‌الله مساعتی ۵۰

شنبه دهم ژوئیه بود که برادرم در دفتر خاطرات خود نوشت: «چون به خانه رسیدیم من و برادرم کارهای خود را کرده، به خانه یک نقاشی که فقط به اسم او را می‌شناختیم روان شدیم. پس از پرسیدن بسیار رنگ در خانه‌ای را به صدا درآوردیم. کلفتی در را باز کرد. اسم ما را پرسید. چیزی نگذشت، خود نقاش آمده، ما را به درون برد. تا غروب آفتاب در آن خانه به سر بردیم. صحبت ما فقط از نقاشی بود.» آن روز شبیانی در ایوان خانه چیزها گفت. از هنر حرف‌ها زد. وان گوگ را نشان داد. من در گیجی دلپذیری بودم. هر چه می‌شنیدم تازه بود. هر چه می‌دیدم غریب داشت. شب که به خانه برمی‌گشتم، من آدمی دیگر بودم. طعم یک استحاله را تا انتهای خواب در دهان داشتم. فردای آن روز نقاشی من چیز دیگر شد. نقاشی من خوب نبود. خوبتر هم نشد؛ در مسیری دیگر افتاد. از آن پس شبیانی را بیشتر روزها می‌دیدم. با هم به دشت می‌رفتیم. نقاشی می‌کردیم. حرف می‌زدیم.

شبیانی شعرهایش را می‌خواند، از نیما می‌گفت. به زبان تازه شعر اشاره می‌کرد. در این گشت و گذارها بود که ادراک و طرح هنری من دگرگون می‌شد. همان سال به دانشکده هنرهای زیبای تهران رفتم. دوران تحولات هنری محیط ما بود؛ انجمن خروس جنگی بیداد می‌کرد. نو با کهنه می‌جنگید و میان این شور و ستیزها کار من ذره ذره شکل می‌گرفت.»

شبیانی و سپهری

شاید بتوان گفت برخورد سپهری با شبیانی، حادثه‌ای بود که تأثیر بسیاری بر آینده هنری و ادبی سهراب گذاشت. همانگونه که خود سهراب گفته است، متحول شد، چیز دیگری شد. سبک شعرش و نقاشی‌اش دگرگون گشت و با توصیه و تشویق و راهنمایی شبیانی، به سوی دانشکده هنرهای زیبا کشیده شد. جایی که شبیانی خود نیز در آن حضور داشت و در جنگ میان کهنه و نو، از همراهان بود. شبیانی در شمار نخستین دوستداران نیما بود. شعرش و نقاشی‌اش تازگی‌ها داشت. با تحولات عصر خود آشنا بود. در سیاست گرایش چپ داشت و بسیار هم کوشید که سهراب را با پدیده‌های سیاسی نو آشنا سازد، اما سهراب در عالمی دیگر بود. چشم بسته بر همه تحولات و زد و خورد‌های اجتماعی، مفتون جهان هنر و درست مانند آن رهگدزی که در شعر شبیانی آمده است، بی‌اعتنا به آواهایی که از پنجره‌ها به گوش می‌رسید. یک راست به سوی معبود همیشگی «هنر».

و اکنون که چنین است، چه بهتر که از شبیانی هم سخن بگوییم و بیشتر با او آشنا شویم.

منوچهر شبیانی

شاعر و نقاش، همشهری سپهری در سال ۱۳۰۳ شمسی در کاشان متولد شد. دوره دبستانی را در شهرهای مختلف و دوره هنرستان نساجی را در شهرستان «شاهی» و دوره کارآموزی را در کارخانه چیت‌بافی مازندران طی کرد. او ضمن کار در آزمایشگاه رنگ‌سازی، تجزیه و ترکیب رنگ‌ها را تجربه می‌کند.

تماس وی با زندگی فقیرانه کارگران و آشنایی جدی با ادبیات، بر جنبه‌های تصویری شعرش تأثیر می‌گذارد؛ سپس به هنرستان هنرپیشگی قدم می‌نهد و با طراحی لباس و دکور و آرایش صحنه آشنا می‌شود.

متون کهنه ادبیات فارسی را زیر نظر «عبدالحسین نوشین» می‌آموزد و با «نیما یوشیج» آشنا می‌گردد.

استاد «رفیع حاتلی» دیدگاه هنری شاگردش را درباره نورپردازی می‌پسندد و او را به استاد حیدریان، شاگرد «کمال‌الملک» معرفی می‌کند و این آشنایی موجب می‌شود که پس از فارغ شدن از هنرستان هنرپیشگی، به دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران راه یابد.

اشاره:

«محمد مهدی میرزایی» در ولایت غزنی کشور افغانستان متولد شده است. خط نستعلیق را ابتدا در حضور استاد نیکبخت و سپس به مدت ده سال در محضر استاد عجمی، استاد قربانی و استاد امیرخانی فراگرفته است. مدتی نیز در محضر استاد محمد حیدری به فراگیری خط شکسته پرداخته است.



ایشان تاکنون نمایشگاه‌های زیادی در داخل و خارج کشور دایر کرده است و علاقه‌مندان به هنر خوشنویسی از این نمایشگاه‌ها بازدید کرده‌اند. از جمله:

نمایشگاه خوشنویسان افغانستان در فرهنگسرای خاوران، سال ۱۳۸۳

نمایشگاه انفرادی در سازمان بین‌المللی اکو نمایشگاه غدیر در فرهنگسرای ورزش، سال ۱۳۸۴

نمایشگاه اولین جشنواره فرهنگ و هنر افغانستان در ایران، خانه حجاب، سال ۱۳۸۵

نمایشگاه دستاوردهای اتباع افغانستان در سالن وزارت کشور، سال ۱۳۸۷

نمایشگاه بهار رسالت در شهرداری ورامین، سال ۱۳۸۷

نمایشگاه انفرادی در اداره ارشاد اسلامی لاهیجان، سال ۱۳۸۲

نمایشگاه انفرادی در فرهنگسرای ملل، سال ۱۳۸۷

نمایشگاه انفرادی در دانشگاه تربیت بدنی، سال ۱۳۸۷

میرزایی فارغ التحصیل رشته حقوق از دانشگاه خوارزمی تهران است. وی تقدیر شده در محفل نخبگان فرهنگی «دیدار آشنا» است که شهریور ماه سال ۱۳۹۵ در تهران برگزار شد. استاد حمید عجمی، مبدع خط معلی، جایی درباره وی نوشته است:

«در بیکرانگی هنر مشرق زمین و هنرمند شرقی، زبان به توصیف نمی‌نشیند و اگر هم رازی به میان آید جزوی است از کل ناپیدا کرانه وسعت هنرهای دیرینه مردمان شرق، در میان از هزارتوی هنرهای باطنی، خوشنویسی سنتی که همه قوام خود را از کلام الهی اخذ کرده است جایگاهی بس رفیع و والا داشته و دارد.

تا آنجا که گویی در قالب و صورت آن معنی بدون کاستی به تجلی برشده است و نستعلیق، شاهکار پایدار و مانای مردم ایران زمین، هنوز و هنوز پس از پانصد سال، عروس خطوط اسلامی است که پرداختن به آن نه کار آسانی است.

در محدوده خاورمیانه، جدای از ملت ایران که در مسأقی نستعلیق از خون خویش بهره‌مند می‌گردد تنها ملت مسلمان و کشور هم‌جوار افغانستان است که در عرصه خوشنویسی نستعلیق خوش درخشیده است تا آنجا که از مشق و تلاش

مشق همدلی خوشنویس افغانستانی

این مردم دلیر و خستگی‌ناپذیر می‌توان دریافت که هیچ کشور و ملتی تاکنون از عهده پرداختن به نستعلیق برنیامده است.

عزیز ارجمند و هنرمند گرانقدر جناب آقای محمد مهدی میرزایی که از خوشنویسان ممتاز و هنرمندان کشور افغانستان هستند، به نحوی در این پهنه قلم استوار خویش را آذین بسته‌اند که از مکتوبات شریفشان نمی‌توان اقلیم جغرافیایی ایشان را به تشخیص نشست که این خود، نتیجه ریاضات و مشق تمنای مستمر و ممتد بوده است که از منبع درخشان جان مایه می‌گیرد. گویی هنرمند باطنی و سنتی جان خویش را در زبانه قلم خود جاری و ثبت می‌نماید.

اکنون جای آن است که براین تلاش و کوشش بی حد درودی و تبریکی درخور پیشکش نماییم و قدر چنین مردمان مردی را که دل در گرو حق می‌دارند و قلم خویش را به راه وی می‌سپارند محترم بداریم.»

به مناسبت برپایی نمایشگاهی از آثار خوشنویسی این استاد خوشنویسی در خبرگزاری تسنیم، گفت و گوی کوتاه ادب و هنر روزنامه اطلاعات با ایشان را بخوانید:

* از چه سنی قلم به دست گرفتید و در وادی خوشنویسی گام نهادید؟

خوشنویسی را از پدر بزرگ مرحوم «میرزا ابراهیم» که از بزرگان قومی افغانستان و از خوشنویسان ماهر زمان خود بودند، به ارث برده‌ام. از دوران راهنمایی هم با توجه به این ارثیه ای که در وجود داشتم شروع به قلم زنی کردم؛ البته در آن سال‌ها برادر بزرگ ترم «محمدجواد» از شاگردان ممتاز استاد «امیرخانی» در ایران بود و آثار وی بیشتر ترغیب می‌کرد که به صورت حرفه‌ای در این مسیر گام بردارم.

از آنجایی هم که خوشنویسی هنر اصیل و سنگینی است و مهارت در آن حوصله زیادی را می‌طلبد، هنگام ورود به ایران در محضر اساتید بزرگی حاضر شدم. بازار خوشنویسی در ایران رنگ و بوی دیگری داشت و دوستان ایرانی‌ام در این راه بسیار تشویق و کمک کردند.

* از وضعیت خوشنویسی در کشور افغانستان و تعامل هنری ایران و افغانستان بگویید؟

دینا دو ملت ایران و افغانستان را به عنوان مردمانی با فرهنگ می‌شناسد. وقتی از ایران نام



رضا اسماعیلی

می‌برند به یاد بزرگان هنری این سرزمین مانند حافظ، سعدی و... می‌افتند.

وقتی از افغانستان سخن می‌گویند به یاد رابعه بلخی و... می‌افتند. این‌ها همگی نشان‌دهنده یک عظمت، تاریخ بزرگ، مهربانی، زیبایی و عشق در این سرزمین فرهنگی است.

اگر مشکلات اقتصادی گریبانگیر هنرمندان نشود و خطاطان بتوانند به راحتی قلم بزنند باور کنید هنرمندانی از افغانستان، تاجیکستان و ایران در عرصه‌های بلند گام خواهند برداشت که دنیا را تحت تأثیر خود قرار خواهد داد.

* تعدادی از آثار خوشنویسی شما به آیات قرآن اختصاص دارد، ملاک شما برای انتخاب اشعار یا آیات چیست؟

معتمد زمانی که برای مثال سوره مبارکه «حمد» را از قرآن کریم برای نوشتن انتخاب می‌کنم، از همان (ب) بسم الله و نقطه آغازینش تا (ن) والضالین هم پیام الهی و شرعی را مطرح می‌کنم و هم اینکه این پیام را با خلق یک اثر هنری زیبا به عالم منتقل می‌کنم. انتخاب اشعار، ادبیات و جملات بزرگان هم به این صورت است و هر کدام جایگاه ویژه خود را دارند و پیام آن‌ها می‌تواند سینه به سینه و نگاه به نگاه در عالم منتقل و فراگیر شود.



* اخیراً شاهد برپایی نمایشگاهی از آثار شما و خانواده هنرمندان در خبرگزاری تسنیم بودیم. لطفاً در این باره هم توضیح دهید؟

بله، در چهارم مهر ماه نمایشگاهی از آثارم به همت موسسه بین‌المللی شاعران پارسی زبان در خبرگزاری تسنیم برگزار شد. البته در کنار تابلوهای خوشنویسی من، نمونه‌هایی از آثار تذهیب و نقاشی همسر و دخترم نیز در این نمایشگاه به تماشا گذاشته شده بود.

همسر «شکیلا عالمی» از هنرمندان بسیار بزرگ، هوشمند و ماهر در زمینه تذهیب، مینیاتور و آبرنگ است و ایرانیان با آثار او به خوبی آشنا هستند. دخترم فاطمه نیز از دوران کودکی نقاشی می‌کشد و توانسته تا سن ۹ سالگی ۴ نمایشگاه در تهران داشته باشد و آثار زیادی را خلق کند. ما خانواده خودجوش هستیم.

* از فرصتی که در اختیار ما گذاشتید، سپاسگزارم. با آرزوی موفقیت بیش از پیش برای شما و خانواده هنرمندان.



خاطرات اجتماعی استاد امین‌الله رشیدی
در عرصه آواز و موسیقی

يك عمر خاطره

۱۵۰

در سال‌های دوران دکتر مصدق (۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ - سال‌های ملی شدن صنعت نفت ایران) چند روزنامه فکاهی به‌نام «حاجی‌بابا» با مدیریت و نویسندگی پرویز خطیبی و «حکیم‌باشی» به مدیریت مهدی سهیلی به‌طور فصلی و موقتی با نوشته‌ها و مطایباتی -از لحاظ سیاسی و اخلاقی- تند و بی‌پروا و کاریکاتورهای آن چنانی که اکثر آ‌ز خط قرمز بسیار فراتر می‌رفت و نیز دو روزنامه جدی فکاهی به‌نام «شهر آشوب» به مدیریت دکتر ناظرزاده کرمانی و «بهرام» که صاحب امتیاز آن عبدالرحمن فرامرزى و سردبیر و نویسنده‌اش پرویز خطیبی بودند، منتشر می‌شد و اینها هم به‌صورتی عجیب و غریب تند می‌راندند و نکته قابل تذکر اینکه هیچ یک از نشریات فکاهی در تاریخ معاصر ایران به‌اندازه «توفیق» در دل‌های عامه مردم نفوذ نداشتند. حتی هفته‌نامه فکاهی «گل آقا» بعد از انقلاب، با همه امکاناتش!

مناسب گویی و مناسب خوانی

۱- این مطلب که خود شاهد و ناظر زنده آن بوده‌ام در کتاب «خاطره‌ها و ...» نیز آمده است:

در سالهای ۱۳۲۶ به بعد، شبی در انجمن ادبی «دانشوران» به مدیریت و کارگردانی مرحوم عادل خلعت‌بری، منعقد در سالن بزرگ مدرسه دارالفنون که فحول شاعران و ادیبان آن روزگار، امثال: ملک‌الشعراء بهار، ادیب السلطنه، خان‌ملک ساسانی، مورخ‌الدوله سپهر و ... شرکت داشتند؛ در پایان جلسه برنامه موسیقی، اجرای ساز و آواز توسط آقای قاسم قربا -فاریا- از خوانندگان مشهور رادیو تهران آغاز شد.

آقای قرباب که خود، تار هم می‌نواخت، آواز خود را با این غزل سعدی:

سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی

چه خیال‌ها گذر کرد و گذر نکرد خوابی

شروع کردند تا رسیدند به بیت بعدی:

نفس خروس بگرفت که توبتی بخواند

همه بلبلان بمردند و نماند جز غرابی

توضیح: معنای کلمه «قرباب» با حرف (ق) نام خانوادگی فاریا،

-قرب، نزدیک -است، اما کلمه (غراب) با حرف «غ» که در شعر

سعدی آمده، به معنای کلاغ و زاع است و در باور عامه بانگ کلام

شوم و نحس و باعث جدایی است!

به هر حال، وقتی آقای قربا -فاریا- این شعر «نفس

خروس بگرفت...» را با آواز خواند، تعجب و تبسم انجمن نشینان

را برانگیخت. در میان شاعران آن انجمن، شاعر طنزپرداز و حاضر

جواب، فرات یزدی نیز حضور داشت که بلافاصله پس از شنیدن

شعر نامبرده با صدای بلند چنین گفت: «مناسب خوانی یعنی

همین!»... که با ادای این جمله حضار را خنده‌ای شدید در گرفت

و این لطیفه مدت‌ها بر سر زبان‌ها بود.

۲- در یکی از جلسات خصوصی، دوستانه و هنری که در

اواخر دهه ۲۰ و دهه ۳۰ به بعد در منزل مرحوم مهندس ساعد

واقع در یکی از کوچه‌های خیابان امیریه، نزدیک چهار راه گمرک

تشکیل می‌شد، اکثر اهل هنر، اعم از خواننده و نوازنده و هنرپیشه

و سینماگر در آن حضور می‌یافتند.

انعقاد این جلسه در بعدازظهر روزهای چهارشنبه هر هفته بود

که نیمه‌های شب ادامه می‌یافت و به‌طور منظم، بدون تعطیل تا

حدود سی سال برگزار می‌گردید و هنرمندان و مدعوین با شام که

خوراک «حلیم بادمجان» و مخلفات دیگر بود، پذیرایی می‌شدند

و چه جمع جامع و کامل و پرثمری بود که صمیمیت و سادگی و

صفا در فضای آن خانه موج می‌زد.

ناگفته نماند که ضامن ادامه و بقای آن جلسات، خورشویی و

صفا و فضائل انسانی خانم صاحب‌خانه (ایران ساعد) بود.

در میان این جمع، دو طیبب بذله‌گو و طنزپرداز به نام آقایان

دکتر ناوی (معاون وزیر بهداشت) و دکتر حسام‌الدین خرمی و خواهر

ایشان (ایران خرمی) حضوری مداوم داشتند که با بذله‌گویی‌ها و

حاضر جوابی‌های مبتکرانه و هشیارانه خود، موجب انبساط خاطر

و دلشادی زائدالوصف می‌شدند که یادشان هزاران بار به خیرباد و

من هر زمان با یادآوری آن جلسات می‌گویم: چه شد آن جوانی‌ها

که گذشت؟

ادامه دارد



• منوچهر دین پرست

نگاهی به فیلم «قصر شیرین» به کارگردانی رضا میرکریمی

قصر کودکانه



فیلم قصر شیرین، بیش از اینکه یک فیلم با مضمون اجتماعی و اخلاقی در ژانر جاده‌ای باشد، فیلمی است که محتوای متافیزیکی آن در دو بعد درون و بیرون قرار گرفته است. اگر ما بر محتوای متافیزیکی آن تأکید داریم، بر این اساس است که کارگردان توانسته دلایل فیلم دیدن ما و نگرستن به او را همچون ورود به جهانی دیگر روایت کند.

جهان دیگر او همان جهان متافیزیکی است که کارگردان سخت به آن باور دارد و با خروج از جهان مادی، دلایل کنده شدن از صدا و تصویر با ضرباهنگ‌های قوی ما را در آستانه تشخیص دو جهان قرار می‌دهد.

مردی که همسرش در حال احتضار است و احتمالاً دیگر در جهان باقی نخواهد بود. فرزندان را به همراه همسر جدید خود می‌برد و اتفاقاتی در جاده برای او رقم می‌خورد. این اتفاقات اغلب از جنس درگیری‌های بعضاً قومی و رفتارهای اجتماعی و باورهای منطقه‌ای است، اما آنچه که توانسته کارگردان به آن توجه کند و ما را در لبه مرز تشخیص درون و بیرون فیلم قرار دهد، استفاده از دو فرزند دختر و پسر آن مرد و آن زن در حال احتضار است.

آنها در دنیای کودکانه خود، گویی چندانی باخبر نیستند که مادرشان را از دست می‌دهند و جهان آنها دیگر بدون مادر خواهد بود و این زنی که همراه پدر است، جای مادر آنها را نخواهد گرفت. از سوی دیگر، ما هیچ تصویری از مادر آنها در فیلم نداریم. ما بر اساس تخیلات خود شاید بتوانیم مادری پاک و فداکار و از این قبیل

واژه‌های کلیشه‌ای از او بسازیم، اما این بچه‌ها پوششی برای درک ما از مادر آنها است.

آنها در دیالوگ‌های خود با یکدیگر و با پدر خود چالش‌هایی را طرح می‌کنند که فضای تهی و بسته اتومبیل مندرس پدر به عنوان نمادی از جنس از دست رفته تلقی می‌شود، قرار می‌گیرد. چالش‌های آنها نیز اغلب ما را در برابر پرسش‌های اخلاقی نیز قرار می‌دهد.

شاید اگر این دیالوگ‌ها در فیلم نبود، فیلم باید تعطیل می‌شد و تماشای آن چندان وجهی نداشته و بی معنی بود.



ملال آوری فیلم، استفاده از فضای اغواگر جاده و پناه بردن به بهشت مصنوعی پدر، سه ضلع مثلثی است که می‌تواند دلیلی بر تعطیلی فیلم باشد. اما راه برون رفت از این بن بست، همان دینامیسم اخلاقی دیالوگ‌های بچه‌هاست.

کارگردان با رندی توانسته معنای اخلاقی فیلم را تا حد یک فیلم جاده‌ای کاهش دهد و از سوی دیگر فرازی بر معنای فیلم قرار دهد که قابل تجربه است و آن همذات پنداری با کودکان فیلم است. شاید آنچه را که کارگردان قصر شیرین نامیده، همان قصر شیرین کودکان فیلم است. قصر شیرینی که جهان هستی شناسانه آنها را باید در میان چالش‌ها و گزاره‌های آنها جست.

آنها به خوبی توانستند به مخاطب تفهیم کنند که حق تقدم در درک فیلم بر بنیان‌های شناختی آن استوار است و آنچه که ما آن را حق تقدم می‌نامیم، بدون هیچ واکنشی درک آنهاست. لذا تمام صدا و تصویر فیلم در خدمت آنها قرار گرفته و در کسی که آنها از آن یاد می‌کند ما را با جهان آنها همراه می‌سازد.

بر این اساس، کودکان از جنس سرکوب شده سرنوشت هستند و هر کدام قصه غصه‌های خود را در آن اتومبیل نقل می‌کنند. نقل آنها همان حدیث نفس کودکانه اما پر از ملال و چالش است. در این موقعیت است که کارگردان برای رهایی از این ملال، درام فیلم را از تحرکی فعال دور می‌کند و دچار نوعی سبکی رخوت انگیز می‌شویم.

فضاهای جاده‌ای فیلم اگرچه در رئالیسمی فعال گره می‌خورد، اما سلوک پدر قداستی سرد و گسست روابط انسانی را شکل می‌دهد. رژیم زیبایی شناسانه پدر توانسته تلقی از راز و هراس را به مخاطب القا کند. بی گمان فیلم توانسته در چنین اتمسفری مخاطب را به سوی باورپذیری سوق دهد و حتی با اجزاء فیلم همذات پنداری کند، اما پلان‌های طولانی که مملو از سکوت و ملال است، شاید ما را در این همراهی دچار تردید کند.

از سوی دیگر باید به این نکته نیز تأکید کرد که قصر شیرین اگرچه دارای درونمایه انسانی و اخلاقی است، اما بخشی از روزگار کودکان این سرزمین است که دست سرنوشت، آنها را به سوی آنچه نمی‌خواهند می‌کشاند و آنان را در جاده‌ای به سوی ابدیت رها می‌کند.

با شاعران امروز

کلاغی در دهانم لانه می‌گذارد



«مهناز خسروآبادی» از شاعران جوان سپیدسراسر است که پس از سالها سرودن شعر، در سال ۹۶ نخستین مجموعه شعرش را با عنوان «کلاغی در دهانم لانه می‌گذارد» را در دسترس دوستداران شعر قرار داد.

این کتاب دربرگیرنده ۳۸ قطعه شعر سپید است که توسط انتشارات فصل پنجم به زیور چاپ آراسته شده است. در ادامه، چند شعر از خسروآبادی را مرور می‌کنیم:

۱

کودکی هایم
خیابان را به بازی می‌گرفت
قهقهه سر می‌داد
دنباله خوابش
ستاره تو بود با تعبیری روشن
حالا بزرگ شده ام
صبح به صبح خورشید می‌زایم
به خاک گلدان عشق می‌ورزم
به تو نیز
باور نمی‌کنی
چقدر طعم پاییز
زیر درد دندانم
مزه می‌دهد
وقتی با تو به خیابان می‌زنم
کودکی هایم عاشق خاک بود
و سفال
برای قبرم
سنگ تمام بگذارد...

۲

صبح‌ها
چند قطره لبخند می‌چکانم
نه گلوئی متورم
سرم بسته به دستمالی
تنها می‌اندیشم
ظواهر پرنده‌ای در سینه ام
مرثیه می‌خواند
کلاغی در دهانم لانه می‌گذارد
و عصرها سکوت...
دل‌تنگ کسی هستم
که هم صحبت‌م نیست
و شب‌ها
شب‌ها زودتر از تنهایی
کنار بستر
و فراموش می‌شوم
هر روز زنی هستم بیمار
فراموشی را می‌پرانم از خواب کلاغ
و چند قطره لبخند

۳

شعر گاه گاهی بر زمین نازل می‌شود
تنها پیامبرانی شاعر می‌شوند
که دل‌تنگ ترند
و بیشتر قدم می‌زنند
۴
می‌خواهم برایت نامه ای بنویسم
عاشقانه‌هایی به خط بریل
برای تو
که هیچ وقت ندیدی ام.



رابطه شعر و پدیده



عابدین پایی

نیست، بلکه به سیر زیستی آن در ادوار گذشته، حال و آینده مرتبط می‌شود و ارتباطی که این متن می‌تواند با این ادوار برقرار نماید. هر نویسنده‌ای با هر رویکردی در نوشتن متن خود ابتدا به ماندگاری آن متن توجه دارد و کارکرد زبانی خود را به سمت و سیاقی سوق می‌دهد که زبان حال مردم باشد. فکر می‌کنم یک متن ماندگار، متنی است که خود را در بین هر جامعه‌ای با لباس فکری و فرهنگی آن جامعه تطابق می‌دهد.

حال پرسش این است که آیا یک متن ماندگار، تنها متنی است که در یک برهه زمانی مثلاً ربع قرن و یا نیم قرن در کنه جامعه زیست می‌کند و به فراخور روحيات و رفتار همان جامعه در حرکت است و یا که به مؤلفه‌های دیگری هم نیاز دارد؟ باید ابراز داشت که هنرمند، یک متن خوب را باید از بطن جامعه دریافت نماید. یافت‌نگری و دریافت‌نگری هنرمند در بطن جامعه بسیار مهم است. زیرا که این مهم بر ماندگاری هنر آن می‌افزاید.

یافت‌نگری و دریافت‌نگری، یک رابطه دوسویه است که بین متن و جامعه نمایش داده می‌شود. تأثیر جامعه در یک متن و تأثر متن از جامعه، مهم‌ترین فرآیندی است که یافت‌ها و دریافت‌ها طبیعی را به جامعه و متن منتقل می‌کند. یک متن خوب باید از گفت‌وگومندی کارآمدی بهره‌مند باشد؛ به طوری که بتواند گفت‌وگوی بین خود با خود و خود با جامعه و جامعه با جامعه را برقرار نماید و اگر چنین باشد و در جنبه‌های فکری، ادبی، هنری و زبانی در بطن جامعه حرکت کرده باشد در واقع بر ماندگاری خویش افزوده است.

بین متن و ماندگاری هم ارتباط وجود دارد و هم ارتباطی که یک سویه آن جامعه است و یک گویه آن هنرمند که چگونه متنی را برای هنر خویش انتخاب نماید. بنابراین رابطه شعر و پدیده به مانند یک روح در دو جسم است و رابطه پدیدار و هنر به مانند یک روح در یک جسم است و رابطه ماندگاری و متن، یک رابطه چندسویه است که حالتی همیشینی و آلت‌رناتیو را از خود به نمایش می‌گذارد.

می‌آورد و چون یک دست‌آورد فکری است، پس یک پدیده است. شعر پدیده‌ای به شمار می‌رود که توسط پدیده دیگری به وجود می‌آید و آن پدیده شاعر است.

رابطه هنر و پدیدار نیز رابطه‌ای دوسویه است؛ زیرا که مهمترین خصیصه هنر، نمادپروری و نمودسازی است. هنرمند با ارائه نمادها و نمادهای هنری خود پدیدار می‌شود. هنر می‌تواند پدیده‌ای باشد که پدیدار می‌شود. در پدیدارشناسی هنر، می‌توان ابراز داشت که موجودیت خود را نه به مانند شعر که از طریق بود به دست می‌آورد، بلکه از طریق نمود دریافت می‌کند.



هر هنرمندی که پدیداری خود را نمایان نکند، هنرمند نیست و هر شعری که پدیده خود را مبرهن نسازد، شعر نیست. ماندگاری و متن نیز رابطه‌ای دوسویه را در جامعه به نمایش می‌گذارند. یک متن ماندگار، چه شعر باشد و چه نقاشی و موسیقی و چه متنی باشد که برای سینما و تئاتر نوشته می‌شود، بایستی پدیداری خود را به جامعه معرفی نماید.

پراکتیک بودن متن و متن آهنگ بودن متن، از عمده ویژگی‌های بارز یک متن به شمار می‌روند که مخاطب را به وجد و هیجان می‌آورند. ارتباط بین متن با موسیقی به مانند ارتباط بین روح و جسم است. ماندگاری در یک متن، به زیر لایه‌های پویا و بن‌مایه‌های گویای متن بستگی دارد و این ماندگاری، تنها در یک برهه زمانی قابل تأمل

وقتی صحبت از شعر می‌شود، در واقع صحبت از شعور و آگاهی هم هست. پس آیا آگاهی می‌تواند یک پدیده باشد و چه ارتباطی بین شعر و پدیده وجود دارد و آیا شعر یک پدیده است؟ شعر در واقع از شعور و آگاهی شاعرانه‌ای برخوردار است و هر شاعری که شعور و آگاهی نداشته باشد، فاقد تصویر کردن بافت‌های خیالی و ساخت‌های احساسی است و آگاهی بدین سان می‌تواند یک پدیده باشد که آفریده می‌شود و قابل مشاهده و ادراک است.

چیزی که قابل فهم و درک نباشد، به عنوان یک پدیده به شمار نمی‌رود. از طرفی دیگر، ارتباطی عمیق بین شعر و پدیده وجود دارد و آن این است که خود شعر پدیدار می‌شود و پدیده‌ای که پدیدار می‌شود، می‌تواند شعر هم باشد. اغلب شعرا، شعر را یک پدیده می‌دانند که به مرور زمان پدیدار شده است. به بیانی دیگر، در هر زمانه‌ای در صورت‌ها و نمودهای مختلفی خود را در بطن جامعه به نمایش گذاشته است.

پوست‌اندازی شعر در یک برهه زمانی و پوشیدن لباسی دیگر از زمان که کاملاً با لباس زمان آن جامعه متفاوت است را می‌توان یک پدیده نامید. شعر یک بی‌مانند از گذشته و یا نوظهوری است که در مقابل قدیم می‌ایستد و خود را در قالبی تازه و آشکار به جامعه معرفی می‌نماید و در چنین شرایطی است که به آن پدیده می‌گویند.

پدیده به معنی پدید آمده و چیز تازه معنا شده است و شعر نیز از چنین معنایی بهره‌مند گردیده؛ زیرا که فرآیندی تازه را در جامعه با بافت‌مندی‌هایی بدیع به دایره تصویر می‌کشد. اگرچه بود شعر معلوم نیست در چه زمانی اتفاق افتاده است، اما در بود مکانی و زمانی آن در یک برهه تاریخی تردیدی نیست و از جانی دیگر نمود آن است که در هر برهه‌ای از زمان مشخص می‌باشد.

به عنوان مثال، در هر برهه‌ای از زمان، نمودهای شعری یافت زبانی و ساخت معنایی خود را به جامعه معرفی کرده‌اند. شعر را شاعر به وجود

کتاب حرف

علی‌درویشی

۱
حرف
حرف
فقط حرف زده‌ام
یک عمر تنها حرف زدم و
عمل
پشت حرف‌هایم جاماند

۲
سرزنش کن
آنجا که باید لب می‌جنباندم
ساکت شدم
جایی که باید فریاد می‌زدم
خاموش ماندم
سرزنش کن!

ستاره سهیل

بهار ناصرخاکی

*برای تولد پسر:

میلاد تو ترانه پاییز بود
که در تراکم باران ریز ریز
اتفاق افتاد
غروب آبانگاه بود
که تو را
در قنداق عطرناک تنت
در آغوش من نهادند
و ریشه‌های گریه ات پایان نداشت
تا ضربان لبخندم را درک کردی
چه لوس بودی... چه لوس
و من به پرستار گفتم
تمام پنجره‌ها را ببند
مباد این نسیم آبانگاه

ستاره ام را خاموش کند
و این سان نامت
سهیل شد «سهیل»
ستاره ای نایاب
در آسمان سنگی و سربی من
ومن هنوز در هراسم هنوز
مباد نسیمی بوزد
چون برگی باخته رنگ
از شاخه دستان لرزان من
دور شوی، دور... دور
ومن بمانم و این پاییز
و این باران ریز ریز.....





رضا رفیع

از فرمایشات ما!

نامه ای صمیمانه از يك طيب اديب!

دکتر حبیب الله صناعتی (المستّمی به پویا کاشانی) که از اطبای حاذق مملکت بودند و دیری است در آمریکای جهانخوار می‌زیند؛ همزمان از همان عهد جوانی — چنان که افتد و دانی! — اهل ذوق و شوق در زمینه شعر و ادب و طنز نیز بودند و هستند. و از قضا، ازدوستان صمیمی زنده یاد «سهراب سپهری» که ستون خاطرات و مکاتبات خواندنی این هر دو عزیز، هر هفته در صفحه ۴ همین ضمیمه چاپ و تقدیم می‌شود.



باری، این طیب اديب، همیشه مطالب طنز این ستون را به دیده لطف درمی‌نگرند و نگارنده را با یادداشت‌های تشویق آمیزی که ایمیل می‌کنند، از راه دور می‌نوازند و دلگرم می‌دارند. یادداشت خواندنی این بار ایشان را حیفم آمد که دیگران نیز نخوانند؛ چون واجد جنبه‌های عمومی نیز هست. توصیه‌های پزشک دلسوزی که اگر چه در ایران نیست، اما همچنان در اندیشه سلامت آنهاست. ملاحظه بفرمایید، تا بعد!...

استاد رضای طنز عزیز را فراوان درود باد!

یادداشت طنز این هفته (چای در ادارات) را خواندم و بسیار لذت بردم. با استفاده از واژه چای، تمام نکته‌های مربوط به آن را یاد آور شده‌اید. متأسفانه کمتر خواننده‌ای است که به این ریزه کاری‌های استادانه رضای عزیز توجه داشته باشد. یادداشت را دادم به دوستی که اهل ادب بود.

خواند و لذت بردن از آن در پایان گفت: «آن قسمت پایانی، گویا مربوط به مطلب نیست. داستان دکتر، چه ارتباطی با موضوع دارد؟» گفتمش اگر دقت کرده بودی، ارتباط آن را در می‌یافتی. در اداره، متصدی مربوطه اعلام داشته است که چای نخواهد داد و اشاره کرده است که کار بجا و درستی است و به حال دوستان التفاتی نکرده است و کار آن دکتر هم همین گونه است که عمل را با موفقیت انجام داده، اما به زنده بودن بیمار توجهی نداشته است. و این نکته طنز استادانه و ظریفی است.

و اما در مطلب چای، یک نکته باقی مانده است و آن گفتاری است که در مورد چای بر زبان همگان است: «چای باید لبریز، لبسوز و لبدوز باشد» که هر سه مورد خلاف صلاح بهداشتی است. چای زیاد، زیان آور است. خوردن مقدار فراوان چای داغ، نه تنها سومند نیست، که زیان‌هایی هم در بر دارد.

جای بسیار داغ ممکن است زمینه‌ساز سرطان حنجره باشد. این مطلب را تجربه نشان داده است. اما در مورد «لبدوز بودن»؛ یعنی آن قدر شیرین باشد که لبان را به هم بدوزد. این هم بسیار زیان آور است؛ زیرا شیرینی بسیار چای مربوط به مقدار شکر موجود در آن است و چند سالی است که تجربیات دانشگاهی نشان داده است که شکر، یکی از عوامل کمک به پیدایش سرطان است.

چند سالی است که من در مجامع فامیلی و دوستانه، این شعار را مطرح و تکرار کرده‌ام که: «قنادی تعطیل باید گردد!» و شخصاً هم — چه در خانه و چه در مهمانی‌ها — شیرینی نمی‌خورم و به جای آن از میوه‌های شیرین سود می‌جویم. سرطان پروستات در میان مردان بسیار شایع است. آمار نشان داده است که این بیماری از سن ۵۰ شروع می‌شود. مردان ۷۰ ساله ۷۰ درصد، مردان ۸۰ ساله ۸۰ درصد و مردان ۹۰ ساله ۹۰ درصد به آن دچار می‌شوند.

من اکنون در آستان ۹۰ هستم و خوشبختانه دچار آن نشده‌ام که احياناً یک دلیل آن، اجتناب از شکر است. به عنوان یک دوست پزشک که سی سال جراحی کرده است، از رضای عزیز خواهش می‌کنم که از خوردن هر شیرینی که در آن شکر به کار رفته است، خودداری نمایند. می‌دانید که همه شیرینی‌ها ماده اصلی شان شکر است. لذا شایسته است از خوردن هر نوع شیرینی اجتناب شود و به گفته من: «قنادی تعطیل باید گردد».

اگر مایلی حتی المقدور به چنگ سرطان نیفتی، این توصیه پویا را به کار بند:

- ۱ - پرهیز کامل از خوردن شکر (هر نوع شیرینی که در آن شکر به کار رفته است).
- ۲ - با هر غذا یک عدد گوجه فرنگی
- ۳ - تحرک فیزیکی به قدر کافی = اجتناب از نشستن و بی حرکتی زیاد.
- ۴ - اجتناب از خوردن گوشت قرمز (گوسفند و گاو) تا آنجا که میسر است و استفاده از گوشت مرغ و ماهی (ماهی سالمون مرجع است).
- ۵ - بی قید بودن به مسائل بی مورد!

با بهترین آرزوها - پویا کاشانی

سه شنبه ۲۰ ۱۹ - ۸ - ۱۰ - کالیفرنیا

ای دکتر جان!.....چشم، تلاش می‌کنیم توصیه‌های بهداشتی — پزشکی ارزنده شما را همیشه — البته تا جایی که لذت زندگی را بر ما حرام نکند — پیش چشم خود داشته باشیم؛ اما که چه بشود استاد؟!.....خدایا! مرز پدرم همیشه در اینجور مواقع و موارد، آهی پرسوز از نهاد و نهان برمی‌کشید و سری تکان می‌داد و در ادامه این حرکات می‌فرمود: عمر اگر خوش گذرد، زندگی خضر کم است/ و به تلخی گذرد، نیم نفس بسیار است!



محمود سلطانی / آذین

مسابقه بیست سؤالی

— نه. یه راهنمایی: مورد سؤال شما از کاغذ درست شده.

۱۱- آهان، اسکناسه؟

— نخیر.

۱۲- کارت عابر بانک؟

— نخیر. یه راهنمایی دیگه: افراد باسواد و اهالی فرهنگ بیشتر با آن سر و کار دارند.

۱۳- آهان، گرفتاری و درد سره؟

— نه. دقت کنید خواهش می‌کنم. مورد سؤال شما یک شیئی هست.

۱۴- فست فود؟

— نه

۱۵- گوشی؟

— نه، مجبورم باز هم راهنمایی کنم: مورد سوال شما چندین برگ دارد.

۱۶- آهان، درخت. درخته؟

— نخیر، مورد سؤال شما چیزی است که منتشر می‌شود.

۱۷- پس شایعه است؟

— نخیر. مورد سؤال شما نقش مهمی در پیشرفت جوامع دارد.

۱۹- پوله؟

— نخیر. یک راهنمایی: پندت دهد فراوان، او یار پنددان است.

۲۰- بله، بله. پدر بزرگه؟

— نخیر. متأسفانه بیست سؤال شما تمام شد. یک فرصت دیگر به شما داده می‌شود، با این راهنمایی که در باره آن گفته‌اند: انیس کنج تنهایی است.

۲۱- آهان، بالاخره فهمیدم. تلگرامه!

— واقعا که!....

*تشکر از اینکه در مسابقه ما شرکت کردید.

با اجرای: خود نویسنده
شرکت کننده: یک جوان بیست و چند سه ساله، اهل همین حوالی
* بفرمایید خواهش می‌کنم.

۱- جانداره؟

— جاندار، به معنای واقعی نه. زبان ندارد ولی گوید سخن فراوان.

۲- تلویزیونه؟

— خیر.

۳- قابل حمله؟

— بله



۴- توی جیب جا می‌گیره؟

— نوع جیبی آن بله در جیب جا می‌گیره. راهنمایی: از شش هفت سالگی با آن سر و کار پیدا می‌کنیم.

۵- سرویس مدرسه است؟

— نخیر. گفته‌اند که زینت هر خانه است.

۶- سگ؟!

— نخیر. عرض کردم که جاندار نیست.

۷- از چوب ساخته شده؟

— نخیر.

۸- از پارچه؟

— نخیر.

۹- از سنگ

— نخیر.

۱۰- فلز چطور؟

بیماری اختلاس

• دکتر علی سالاریان

تستسترون نیز گزارش شده است. آزمایش‌های ژنتیک ثابت می‌کند که بروز این بیماری در ژن‌های مرغوب، بیش از ژن‌های نامرغوب می‌باشد.

به علت سرعت پیشرفت و هزینه‌های سرسام‌آور این بیماری، بلافاصله پس از شک به آن لازم است بیمار مورد بررسی دقیق قرار گیرد. قرنطینه و نگهداری این بیماران در محیط‌های کنترل شده توصیه می‌شود.

به لحاظ قدرت و سرعت عود این بیماری، باید بیمار از بازگشت به شرایط و محیط ابتلا منع شود. درمان‌های رفتاری و روانشناختی مانند غرقه‌سازی می‌تواند در این بیماران سودمند واقع گردد. در این حالت، مکانی مشابه استخر از انواع مسکوکات و اسکناس پر شده و بیمار چندین جلسه در آن قرار داده می‌شود.

پیش آگهی این بیماری در صورت عدم درمان، بسیار وخیم و باعث لطامات بسیاری به منابع جامعه خواهد شد. در صورت تشخیص زودرس و انجام اقدامات مناسب، امکان درمان وجود خواهد داشت.

بلعیدن تمام آنچه که در اطرافش هست، میل پیدا می‌کند. رفتارهای تظاهرگونه و ربایی مذهبی، به خصوص در عبادات جمعی، در بعضی از این بیماران مشاهده شده است.



از علائم پوستی بیماری اختلاس، بروز ضایعات پوستی در پیشانی (mohr sign) و افزایش رویش مو (هیروسیتسم شدید) در نواحی صورت و گونه می‌باشد. در تست‌های آزمایشگاهی این بیماران گاه افزایش چندین برابری

اختلاس بیماری خطرناکی است که بشر در طول تاریخ با آن دست به گریبان بوده است. از آنجا که از دیرباز این بیماری در مشرق زمین شیوع بیشتری داشته، بیماری خاوری نیز خوانده می‌شود.

عامل این بیماری یک عامل فرصت طلب به نام مدیروس ساپروفیتییکوس می‌باشد. میکروب این بیماری در محیط‌های غنی از عوامل مغذی به راحتی فعال می‌شود. بالغین و جنس مذکر را بیشتر مبتلا می‌کند. هرچند اخیراً مواردی از ابتلا به این بیماری در سنین نوجوانی نیز دیده شده است. این بیماری به صورت اپیدمی در کشور ایران شایع است. نمونه‌های ناقل و نهفته آن در کشور کانادا گزارش شده است. اختلاس یک بیماری مسری است که از طریق مجاورت و هم‌نشینی به سایرین انتقال می‌یابد. یکی از منابع انتقال عفونت، صندلی بیمار می‌باشد که بلافاصله بعد از تشخیص باید از اطرافیان دور نگه داشته شود. بیمار مبتلا به اختلاس، دچار اشتهای فراوان می‌گردد؛ به طوری که به

چهل سال پیش در همین روز

تمامی مطالب از روزنامه اطلاعات روز دوشنبه ۲۳ مهرماه ۱۳۵۸ (برابر با ۲۳ ذیقعد ۱۳۹۹، ۱۵ اکتبر ۱۹۷۹) نقل شده است.

عزل و نصب کلیه مقام‌های عالی کشور در اختیار رهبری قرار گرفت

عصر دیروز در جلسه علنی مجلس برسان نهانی قانون اساسی اصل ۸۷ در مورد وظایف و اختیارات رهبری پس از ۴۰ ساعت بحث در کمیسیون‌های مشترک و ۳ جلسه علنی تصویب شد.

اصل ۸۷- وظایف و اختیارات رهبری:

- ۱- تعیین فقهای شورای نگهبان.
- ۲- نصب عالیترین مقام قضائی کشور.
- ۳- فرماندهی کل نیروهای صلح به ترتیب زیر:

الف- نصب و عزل رئیس کل ستاد مشترک.

ب- نصب و عزل فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

ح- تشکیل شورای عالی دفاع ملی ...

و- اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها به پیشنهاد شورای عالی دفاع.

۴- امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم، صلاحیت داوطلبان ...

ه- عزل رئیس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور

نظریات سیداحمد خمینی درباره نحوه اداره مملکت

حجت الاسلام حاج سیداحمد خمینی فرزند رهبر انقلاب در یک مصاحبه طولانی که در تهران انجام شد، نقطه نظرهای خویش را در زمینه‌ها و امور جاری کشور بیان کرد.

وی در پاسخ این سؤال که نظر شما راجع به ولایت فقیه چیست؟ گفت: ولایت فقیه از اصول مسلمة اسلامی است.

در ادامه پاسخ به این سوال افزود: فقیه بنا به قانون خدا باید خیره‌ترین و متعهدترین و متدین‌ترین افراد را انتخاب کند، برای اینکه اینها به درد مسلمین بهتر می‌خورند و اگر غیر از این کرد از ولایت ساقط می‌شود و مردم می‌توانند تمرد کنند.

در مورد نحوه اداره مملکت حجت الاسلام سیداحمد خمینی گفت: ما می‌خواهیم مملکت شورائی باشد و یک فقیه که شرایطش را خدا معین کرده (بعدا ذکر می‌کنم شرایطش را)، این هم در راسش باشد.

جزئیات حمله به فرمانده نیروی زمینی

صبح امروز یک مقام آگاه در ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران ضمن تأیید حمله گروهی مسلح به اتومبیل جیب حامل تیمسار ولی الله فلاحي فرمانده نیروی زمینی در راه کوهستان‌های «شندراه» سردشت گفت: تیمسار ولی الله فلاحي با توجه به حملاتی که از سوی دموکرات‌های مهاجم با جنگ‌افزار آرپی. جی ۷ شده بود. حالشان خوب است و هم‌اکنون در تهران در سر خدمت هستند.

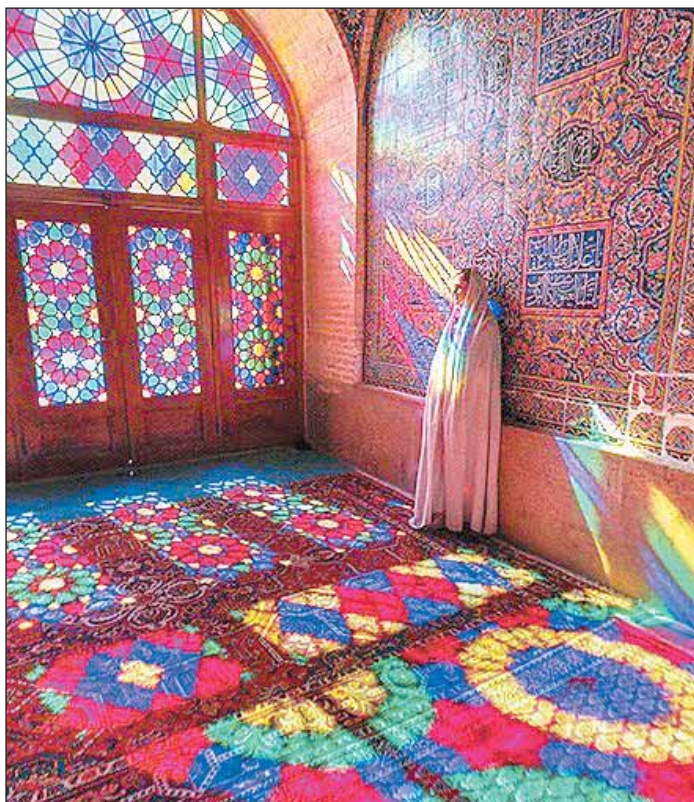
ملت نباید غصه خانه بخورد

پس از آنکه دولت با طرح انقلابی مسکن که از طرف آیت‌الله خسروشاهی اعلام شده بود، موافقت کرد، گفتگویی در زمینه نحوه اجرای طرح انقلابی مسکن با آیت‌الله خسروشاهی داشتیم که مشروح آن در زیر از نظر تان خواهد گذشت. یک طرح طول‌المدت داریم که در ظرف سه سال طول می‌کشد و اگر امکانات و اختیارات در اختیار ما قرار دهند، تمام ملت ایران در سر تاسر کشور همه صاحب یک واحد مسکونی خواهند شد. همانطور که اکنون هر فرد ایرانی دارای یک پیراهن می‌باشند و پیراهن ارزشی ندارد مسکن هم پس از سه سال برای تمام ملت ایران که صاحب خانه شدند به همین شکل خواهد شد.

ملاقات علامه نوری و استاد جعفری با رئیس جمهوری پاکستان

یک سخنگوی وزارت خارجه، به خبرگزاری پارس گفت: آیت‌الله علامه نوری و استاد محمدتقی جعفری که به دعوت دولت پاکستان، برای شرکت در سمینار اسلامی (انفاذ شریعت) به آن کشور رفته‌اند، پس از پایان کار سمینار که در روزهای هفدهم تا نوزدهم مهرماه برگزار شده بود، به اتفاق کاردار سفارت جمهوری اسلامی ایران در اسلام‌آباد با پرزیدنت ضیاعالحق رئیس جمهوری پاکستان ملاقات و به طور خصوصی مذاکره کردند.

قاب امروز



انعکاس نور و بازی رنگ‌ها در مسجد نصیر الملک شیراز/عکس از: علیرضا امیری

سرایه

از جمله طمع بریدنم آسانست

الا ز کسی که جان ما را جانست

از هر که کسی برد برای تو برد

از تو که برد دمی کرا امکان است

مولوی

پند بزرگان

فقط یک راه برای جلوگیری از انتقاد است: کاری انجام ندهید، چیزی نگویید و کسی نباشید.

ارسطو

از جایی که هستید شروع کنید، از چیزی که دارید استفاده کنید و کاری که می‌توانید را انجام دهید.

آرتور اش

امروز در تاریخ

رصدخانه دیلمیان آغاز بکار کرد

آغاز به کار رصدخانه دیلمی ایران به مدیریت «ابوسهل کوهی طبری» را ۱۵ اکتبر سال ۹۸۷ میلادی نوشته‌اند. ابوسهل پسر رستم در زمان خود از ریاضیدانان برجسته، و به رموز فضا و علم هیات آشنا بود و کار «رصد» ستارگان را از همین روز آغاز کرد. این رصدخانه که چند ریاضیدان دیگر در آن به کار سرگرم شده بودند به تصمیم و هزینه شرف‌الدوله دیلمی از امیران این دودمان میهن‌دوست ایرانی ساخته شده بود.

استخدام معلم فرانسوی و اعزام دانشجوی به فرانسه

۲۳ مهر سال ۱۳۰۷ پانزده معلم فرانسوی استخدام شده از سوی دولت ایران برای تدریس وارد تهران شدند. نخستین دسته ۱۱۰ نفری دانشجویان اعزامی ۱۱ روز پیش از این (۱۲ مهر ماه ۱۳۰۷)، روانه فرانسه شده بودند. مهدی آذر (دکتر طبیب)، محمدعلی ملکی (دکتر طب)، مهدی بازرگان (مهندس)، رضا رادمش (دکتر)، سید احمد رضوی کرمانی (مهندس) و سید علی شایگان (دکتر) از اعضای نخستین دسته دانشجویان اعزامی به فرانسه بودند.

اعدام لاوال

۱۵ اکتبر ۱۹۴۵ «پیر لاوال» که در زمان اشغال فرانسه، مدتی نخست وزیر این کشور معروف به «دولت ویشی» بود و با هیتلر از در سازش درآمده بود به جرم خیانت به فرانسه اعدام شد. وی در دفاع از خود این اتهام را رد کرده و گفته بود که در آن زمان اگر این کار نمی‌کرد فرانسه نابود و بسیاری از فرانسویان کشته می‌شدند.

برکناری خروشچف

۱۵ اکتبر ۱۹۶۴ دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی نیکیتا خروشچف را از همه سمت‌هایش در دولت و حزب برکنار کرد و اعلام داشت که این تصمیم به دلیل ضعف سلامتی جسمانی او صورت گرفته است. در پی برکناری خروشچف، لئونید برژنف دبیر اول حزب و الکسی کاسیگین رئیس شورای وزیران شوروی شد و هر دو اعلام داشتند که سیاست همزیستی مسالمت آمیز با غرب را ادامه خواهند داد.

دستور نوشتن کتابی درباره ظلم‌های انگلستان به ایران

۲۳ مهرماه ۱۳۳۱ شورای وزیران دولت وقت ایران به ریاست محمد مصدق تصویب کرد که برای آگاهی ایرانیان از مظالم انگلستان در مهن‌شان، عملیات و اقدامات دیپلمات‌ها، عوامل و کنسولگری‌های آن دولت در ایران و به ویژه از آغاز قرن بیستم تا ملی شدن صنعت نفت به صورت یک کتاب منتشر شود و همه اسناد و تصاویر موجود در اختیار مولفان کتاب قرار گیرد و نسخه‌هایی از این کتاب به کتابخانه‌های عمومی و کتابخانه‌های مدارس، معلمان کشور، روزنامه نگاران و کارکنان دولت داده شود.

www.iranianshistoryonthistoday.com

سودوکو

		۳				۴	۱	
		۱	۲	۹	۷			
				۴				۳
					۲	۵		۱
								۷
۶		۴				۸		
۸			۷	۴				
۱					۷			
				۳	۹	۱	۸	
		۸	۶			۷		

۶	۲	۷	۵	۳	۱	۴	۸	۹
۴	۸	۹	۶	۲	۷	۵	۳	۱
۵	۳	۱	۴	۸	۹	۶	۲	۷
۷	۶	۲	۱	۹	۵	۳	۴	۸
۳	۵	۴	۷	۶	۸	۱	۹	۲
۱	۹	۸	۲	۴	۳	۷	۶	۵
۸	۷	۶	۳	۱	۲	۹	۵	۴
۲	۴	۵	۹	۷	۶	۸	۱	۳
۹	۱	۳	۸	۵	۴	۲	۷	۶

حل ۲۵۸۵

جدول شرح در متن

غلامحسین باغبان

پایتخت اتوبی	کتاب ماکسیم گورکی	میان پول غنا	فیلم جیرانی	۱	نت چهارم	موسیقیدان
۱	گورکی	پول غنا	چهره نما	۱	پول زور!	موسیقیدان
سزی شیه کاهو	شهری در آلمان	پارلمان روسیه	بی حرمی	نفس بلند	همنشین انس	چهار چوب عکس
شگرد کشتی	عملی گردید	انصاف	بخت و اقبال	خورشید	قله زاگرس	وقت فعالیت
از واجبات نماز	از مد افتاده	زود باور	عدد حرکت	عزیز همگان	برقرار	لیکن
موضی قند	شهر کوه سگی	تاری	موضی قند	لیکن	موضی قند	شهر کوه سگی
تاری	شهر کوه سگی	تاری	موضی قند	لیکن	موضی قند	شهر کوه سگی

حل جدول ۵۰۹۸